

من نه مسیح هستم و نه انسانی نیکوکار من
نقطه متقابل یک مسیح هستم من با هر
ابزاری که در دست دارم برای باورهایم مبارزه
میکنم، و تلاش میکنم که دشمنم را نابود کنم
به جای اینکه بگذارم به صلیبی یا جایی دیگر
میخکوب شوم.

به ما مسئولیت رهبری یک کشور در دوره ای
بسیار دشوار داده شده و این همه طبیعتاً هزینه
خود را دارد... اما کار ما کامل نیست اگر ندانیم
که بموقعش کنار برویم. یکی دیگر از وظایف
ما ایجاد مردمی است که جایگزین ما خواهند
شد.

این نسل، که ظاهراً معجزه یک انقلاب
سوسیالیستی را در حیاط خلوت امپریالیسم
آمریکای شمالی ممکن ساخته است، باید بهای
این افتخار را با ایثارگری بپردازد.

مشروب نمیخورم، سیگار میکشم. مرد نبودم
اگر زنان را دوست نمیداشتم؛ اگر برای هر
دلیلی وظایف انقلابییم را تا به آخر به انجام
نرسانم دیگر نمیتوانم ادعای انقلابی بودن را
داشته باشم.

بهنگام ترک وزارتخانه به همسرم زنگ زدم و
گفتم که "میخواهم دوست دختر دیگریم را
امشب ببینم" و او پاسخ داد، "میدانم،
میخواهی بروی شطرنج بازی کنی."

برای من "چه" بیانگر اساسی ترین و دوست
داشتنی ترین جنبه های زندگی من است. چطور
میتوانم آنرا دوست نداشته باشم؟ نام اول و نام
فامیل بی ارزش، شخصی و غیرمهم هستند. در
عوض خیلی دوست دارم وقتی که مردم "چه"
صدایم میکنند.

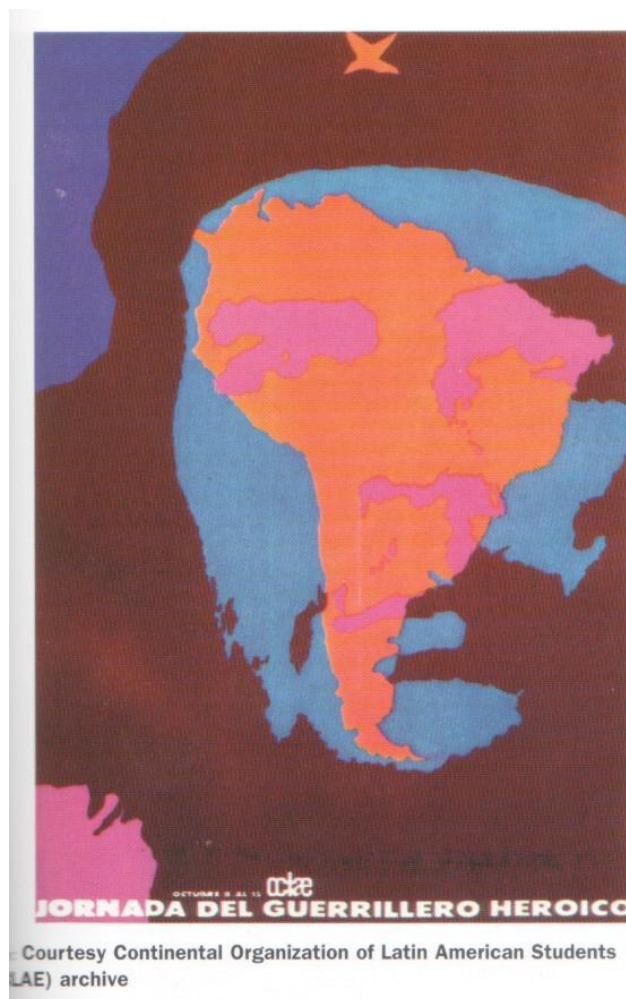
هرچند که این حرف ممکن است مسخره بنظر
آید، ولی باید بگویم که راهنمای یک انقلابی
واقعی احساس بزرگ عشق است. امکان ندارد
که انقلابی حقیقی را در نظر آورد که این کیفیت
را نداشته باشد.



این قاره (آفریقا) نمایانگر یکی از
مهمترین، اگر نه مهمترین، صحنه
نبرد علیه هر نوع از استثمار است که
در جهان وجود دارد.

رازی نیست که من در آرژانتین بدنیا
آمده ام. من هم کوبایی هستم و هم
آرژانتینی، و اگر به سروران
آمریکای لاتین برنخورد، من به
اندازه هر کس دیگری یک میهن
پرست آمریکای لاتین هستم.

همزیستی مسالمت آمیز می باید میان
همه دولت ها، جدا از قدرت آنها،
سابقه تاریخی روابط میانشان، و
مشکلاتی که ممکن است میانشان در
هر آنی روی دهد، پی گرفته شود.



و اگر گفته شود که ما کمابیش رمانتیک هستیم، که ما آرمانگرایانی درست
نشدنی هستیم، که ما درباره غیرممکن میاندیشیم: هزار و یکبار باید گفت
که بلی، هستیم.

انقلاب ها به تغییرات رادیکال اجتماعی شتاب می بخشند، ساخته شرایط
هستند، و دانش تقریباً هرگز قادر به پیش بینی شکل بلوغ یافته آنان در
تمامی جزئیاتشان نیست. انقلاب ها از شور و احساسات، و مبارزه انسان
برای ثابت کردن خودش ساخته میشوند و هرگز کامل نیستند. انقلاب ما هم
کامل نبود.



بسوی بولیوی

فیدل،

در این زمان بیاد خیلی چیزها هستم، بیاد بار اولی که یکدیگر را در خانه ماریا آنتونیا دیدیم، بیاد زمانی که پیشنهاد کردی به تو بپیوندم، به یاد دلهره آماده شدن.

روزی آمدند و پرسیدند که در صورت مرگ که را خبردار کنیم، و امکان واقعی مرگ همگی را تکان داد. بعدها فهمیدیم که خطر حقیقی بود - در انقلاب یا پیروزی است یا مرگ. رفقای بسیاری را در راه پیروزی از دست دادیم.

امروز همه چیز با درام کمتری همراه است، زیرا که پخته تر شده ایم، اما واقعه تکرار میشود. من احساس میکنم که آن بخش از وظایفم به انقلاب کوبا در این سرزمین را به انجام رسانده ام، و به تو، رفقا و مردم شما بروم میگویم؛ مردمی که اکنون مردم من نیز هستند.

من رسماً از تمامی مقام هایم در رهبری حزب، پست وزارت، درجه فرماندهی، و شهروندی کوبا استعفا میدهم. دیگر هیچگونه پیوند حقوقی میان من و کوبا وجود ندارد؛ تنها پیوندهایی باقی میمانند که مانند پست و مقام فسخ نمیشوند.

با نگاه به زندگی گذشته ام، این را باور دارم که با شرافت و ایثار کافی برای تحکیم پیروزی انقلاب کوشیده ام. تنها کمبود مهم من عدم اطمینان کافی به تو از اولین لحظات در کوههای سیه را مانسترا بوده و اینکه توانایی هایت را بعنوان رهبر و انقلابی زودتر درک نکردم. من روزهایی باشکوه را گذرانده ام، و با غرور احساس کردم که در روزهای درخشان اما همزمان غمگین بحران کارانبی به مردم شما تعلق داشته ام.

کمتر سیاستمداری بمانند تو در آنروزها درخشیده است. من همچنین افتخار میکنم که بدون تردید همراهت بوده ام، و خود را در شیوه تفکرت، و درک مخاطرات و اصول با تو یکی دانسته ام.

سرزمین های دیگری تلاشهای محدود مرا میطلبند. من میتوانم آنچه که وظایف تو در صف مقدم کوبا معذورت میدارند را انجام دهم. و زمان جدایی ما فرا رسیده است.

باید بگویم که این را با مخلوطی از شادی و غم انجام میدهم؛ من پاکترین امیدهایم بعنوان یک انسان سازنده، و عزیزترین عزیزها را، پشت سر میگذارم... و مردمی که من را بعنوان فرزند خود قبول کردند. و این بخشی از روانم را می آزارد. من آن باوری که تو در من نشاندی را به صحنه های نبرد جدیدی میبرم، روح انقلابی مردم

را، و احساس برآورده ساختن مقدس ترین وظایف را: نبرد با امپریالیسم، هر جا که باشد. و این آن زخم جدایی را آرامش میدهد و درمان میکند.

تنها این را میگویم که من کوبا را از هر مسئولیتی، بجز مسئولیتی که با نمونه خود بوجود آورده، مبری اعلام میکنم. اگر زمان من در زیر آسمانهای دیگری فرا برسد، آخرین اندیشه ام با این مردم و تو خواهد بود. من برای آموزشهایت و سرمشق تو تشکر میکنم و میکوشم که تا آخرین نتیجه اعمالم بدان وفادار باشم. من همیشه خود را با سیاست خارجی انقلاب همراه دانسته و هنوز هم میدانم. از هرکجا که سردر آورم، این احساس وظیفه، که معنای یک انقلابی کوبایی چیست، با من خواهد بود، و بر اساس آن رفتار خواهم کرد. برای همسر و فرزندانم چیزی مادی باقی نمیگذارم و این موجب ناراحتی نیست. بلکه از آن شادمانم. برای آنان هیچ چیزی نمیخواهم، چون زندگی و آموزش آنان را دولت تأمین میکند.

حرف های زیادی برای گفتن به تو و مردمان دارم، اما احساس میکنم که لزومی به گفتنشان نباشد، واژه ها آنچه را که میخواهم بیان میکنند، و پرکردن صفحات بیشتر بیهوده است.

برای همیشه بسوی پیروزی!

میهن یا مرگ!

با تمام شور انقلابی تورا در آغوش میفشارم.

چه

1965

سال کشاورزی



زندگی پنهانی در بولیوی

در کنگو آموخته ام که اشتباهاتی داشته ام که دیگر تکرار نخواهم کرد، و اشتباهات دیگری که شاید دوباره رخ دهند و اشتباهاتی تازه... مسئولیت من سنگین است. من هرگز شکست را و درسهای ارزشمند آنرا فراموش نمیکنم.

این یکی از آن زمانهاست که تصمیمات بزرگ باید گرفته شوند؛ اینگونه مبارزه به ما این شانس را میدهد که انقلابی شویم، یعنی به بالاترین مرحله از رشد انسانی برسیم، بعلاوه این شانس را نیز به ما میدهد که، بعنوان انسان، آزوده گردیم.

با تمام صداقت باید گفته شود که در انقلاب راستین، که همه چیز خود را می‌دهید و انتظار هیچگونه سود مادی در کار نیست، وظیفهٔ پیشاهنگ انقلابی هم عظیم و هم نگران کننده است... در چنین شرایطی، درجهٔ بالایی از انسانیت لازم است، احساس عدالت و حقیقت تا به دام دگماتیسم افراطی، تنوری بافی خشک یا ایزوله شدن از مردم نیافتیم. هر روز باید تلاش کرد تا عشق به انسانیت به کارکردهای مشخص بدل گردد، به کارهایی که نمونه هستند، که بسیج میکنند.



اگر روزی مجبور شوید که این نامه را بخوانید بخاطر این خواهد بود که من دیگر با شما نیستم. پیش از هر چیز، همیشه حاضر باشید که هرگونه بیعدالتی، علیه هر کس، در هر جای دنیا را احساس کنید. این زیباترین ویژگی در یک انقلابی است. تا ابدیت کودکان من. من هنوز امیدوارم که شما را ببینم. بوسه ای بزرگ و یک بغل از پاپا.

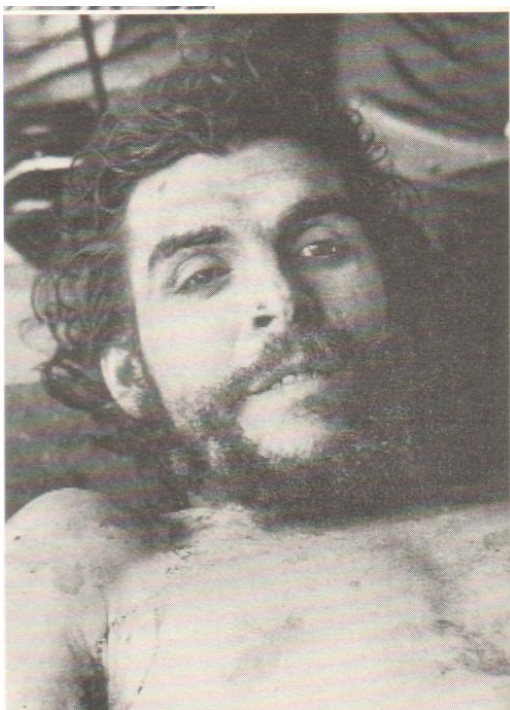
آخرین نامهٔ چه گواری به فرزندانش (1965)





آخرین عکس - در حلقه تنگ محاصره

چهره اش را پاک کردند، حال روشن و آرام، و سینه اش را برهنه کردند، سینه ای که برای چهل سال از آسم و ماهها گشنگی در جنگل های جنوب شرقی بولیوی رنج دیده بود. او را در اتاق شست و شوی بیمارستان خواباندند... در همانحال طنابهایی را که با آن دستهایش را حین انتقال در هلیکوپتر بسته بودند، باز کردند... از پرستار خواستند که او را بشوید، موهایش را شانه کند و ریشش را اصلاح نماید... زمانیکه روزنامه نگاران و عکاسان رسیدند دگر دیسی کامل شده بود: مرد ژولیده، خشمگین، و افسرده دیروز به مسیح واله گرانه بدل شده بود.



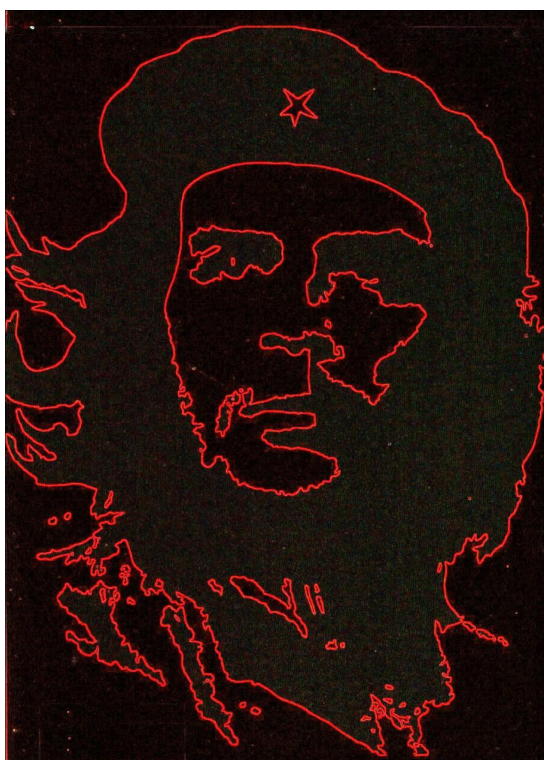
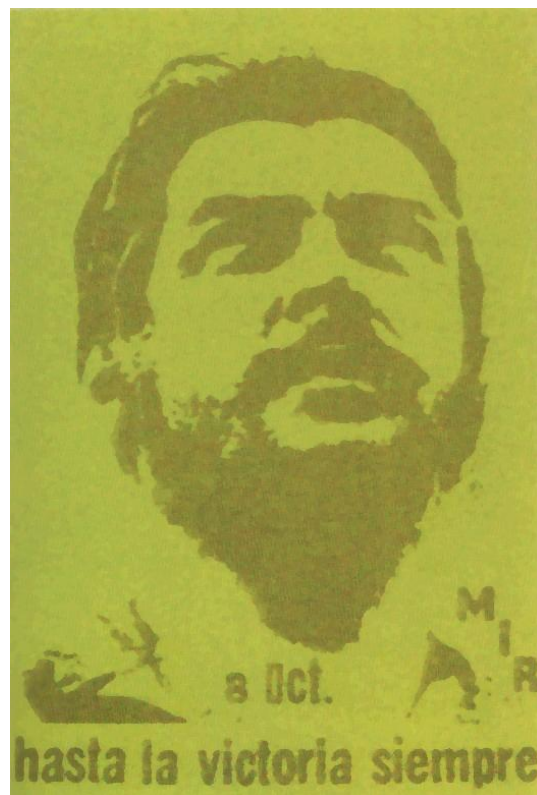
جلادانش، به حماسه ای که جهان را درنوردید، چهره ای انسانی بخشیدند.



After execution, October 9, 1967.
(Photo by Freddy Alborta Trigo)

آنان که زهرخند به لب دست خویش را
با گوشه های پرچم تو پاک میکنند
که: دیگر تمام شد،
دنیا به کام شد؛

تو زنده ای هنوز که بیداد زنده است
 تو زنده ای هنوز که باروت زنده است
 تو در درون هلهله های دلاوران
 تو در میان زمزمه دختران کوه
 در شعر و در شراب و شبیخون تو زنده ای!



مشعل تو خاموش نشده
 هر چند که به خاک افتادی.
 پیش میروی چریک
 سوار بر اسبی آتشین،
 در میان کوهستان ها، باد، و ابرها،
 صدایت را خاموش کرده اند، اما ساکت نیستی.
 و هر چند که پیکرت را میسوزانند
 هر چند که پیکرت را پنهان میکنند
 در گورستان ها، جنگل ها، و کوههای سرد
 اما نمیتوانند از ما دورت نگاه دارند
 فرمانده چه گوارا
 دوست و برادر.

نیکلاس گی بن - شعری برای چه



14 اکتبر 1997 - چه گوارا به کویا باز می‌گردد

